

فصل‌نامه پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
دوره جدید - شماره دوم، پاییز ۱۳۸۹، شماره مسلسل: پنجم
از صفحه ۶۱ تا ۷۳

شهریار، سنت‌گرایی رو به سوی نوگرایان (تأملی در راز دل‌های او با نیما)

دکتر علی سلیمی^۱
دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه
دکتر محمد نبی احمدی
استادیار گروه ادبیات عربی دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

نام شهریار، این "تب کرده‌ی عشق"^۱ با غزل سنتی در شعر فارسی پیوند خورده است. او سنت‌گرایی بود که روی به سوی نوگرایی داشت، و از سوی دیگر، غالب نوگرایان، وی را در غزل سنتی در شعر معاصر، سرآمد می‌شمرند. عشق و شوریدگی، جان‌مایه‌ی اصلی غزل‌های اوست. در ابتدای جوانی، عشقی زمینی خرمن وجود او را به آتش کشید، اما ناکامی در این دل‌باختگی، وی را به سوی عشقی عرفانی و آسمانی سوق داد. غزل‌های او وصف حال این هجران است. شهرت او علاوه بر اینها، مدیون شعر روستایی-اجتماعی "حیدر بابا سلام" اوست که خاطرات تلخ و شیرین گذشته را با زبانی ساده و دل‌نشین روایت می‌کند.

شهریار از میان نوگرایان، تعلق خاطری ویژه به نیما داشت. شعر افسانه‌ی نیما، او را که به گفته‌ی خودش "طفل مکتب حافظ" بود، وارد دنیای جدید نمود. درد دل‌ها و گفتگوهای سرشار از مهر و عطوفت او با نیما، در سه سروده‌ی: "شاعر افسانه" و "دو مرغ بهشتی" و "پرواز مرغ بهشتی" گویای عمق هم‌زمانی این دو شاعر نامدار با همدیگر است. او در اثر برجسته‌ی "دو مرغ بهشتی" که ماجرای دیدار خود با نیما را شرح می‌دهد، از شعر "افسانه" وی الهام گرفته است.

کلید واژه‌ها: شهریار، سنت‌گرایی، نوگرایی، حیدر بابا، نیما

^۱ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۶/۵ پذیرش: ۱۳۸۹/۸/۱۰

پست الکترونیکی: alisalimi832004@yahoo.ca

^۱ - تعبیر از زنده یاد، مرحوم اخوان ثالث است.

مقدمه

رویارویی میان سنت‌گرایی و نوگرایی، همیشه یکی از موضوعات بحث‌برانگیز در شعر و ادبیات بوده است. نیما یوشیج پدر شعر نو فارسی، در زمان خودش همواره با بی‌مهری‌ها و مخالفت‌های بسیار شدیدی از جانب سنت‌گرایان روبه‌رو بود. اما در این میان، شهریار که به جریان شعر سنتی فارسی متعلق بود، با نیما پیوندی عمیق داشت و از شعر افسانه‌ی او به شدت متأثر شد.

شهریار نسبت به سه شخصیت تعلق خاطری ویژه داشت: حافظ در غزل‌سرایی، صبا در موسیقی و نیما در ژرف‌اندیشی و نوسرایی.

او در سروده‌هایی مانند: "هذیان دل، ای وای مادرم، دو مرغ بهشتی، پیام به انشتین، افسانه شب، سرنوشت عشق، مومیایی، قهرمانان استالین گراد، نقاش، در جستجوی پدر"، به شدت تحت تأثیر سبک نیما قرار گرفته است.

شهرت شهریار علاوه بر غزل او که در آن برجستگی خاصی داشت، مدیون شعر روستایی - اجتماعی "حیدر بابا سلام" اوست که خاطرات تلخ و شیرین گذشته را با زبانی ساده و دل‌نشین روایت نموده است.

این مقاله، درد دل‌های شهریار را با نیما به اختصار بررسی می‌کند.^۷

۱- زندگی شهریار

شاعر و غزلسرای نامدار ادب فارسی معاصر (سید محمد حسین بهجت تبریزی، متخلص به شهریار در سال ۱۲۸۵ شمسی، نزدیک به انقلاب مشروطه در تبریز متولد شد. پدرش "سید اسماعیل موسوی" معروف به "حاج میر آقا خشکناهی" از مشروطه

^۷ - در تهیه این زندگی‌نامه مختصر، از کتاب‌های: "زندگی ادبی و اجتماعی استاد شهریار" نوشته: احمد کاویانپور، انتشارات اقبال، ج ۲، سال ۱۳۷۶، و کتاب: "به همین سادگی و زیبایی، یاد نامه شهریار" (مجموعه مقالات) گردآورنده: جمشید عزیزاده، نشر مرکز ج ۱، سال ۱۳۷۴، و مقدمه‌ی "دیوان شهریار" ج ۱ و ۲، انتشارات نگاه، ج ۲۸، سال ۱۳۸۵، استفاده شده است.

خواهان بود. پدر از ترس حوادث انقلاب مشروطه و بیماری وبا، همسر و کودک خود را به روستا فرستاد، در این زمان بود که شهریار با محیط سرسبز روستا و ساکنان پاک سرشت و بی‌ریای آنجا انس گرفت. او در مکتب‌خانه‌ی همان روستا به فراگیری قرآن کریم پرداخت.

او تحصیلات متوسطه را در دار الفنون به اتمام رساند. و در سال ۱۳۰۳ در سن نوزده سالگی به تحصیل در رشته‌ی طب پرداخت. در همین ایام که به مدت پنج سال طول کشید، وی دلباخته‌ی دختری به نام ثریا که بعدها در شعرش با نام پری از او یاد می‌کند، گردید، ناکامی در این عشق جان‌سوز؛ مسیر زندگی شاعر را به کلی دگرگون ساخت. و او را به سوی شعر و شاعری، و سپس سوز و عشق‌های عارفانه سوق داد و فضای اشعار او سرشار از این حالت عاطفی و عرفانی ساخت.

شهریار در سال ۱۳۳۲ پس از ۳۳ سال دوری، به تبریز برگشت. او تا سن چهل و هشت سالگی ازدواج نکرد و تکفل چهار فرزند برادرش را که فوت شده بود، به عهده داشت، اما یک سال پس از بازگشت به تبریز، با خانم عزیزه عبدالخالقی نوه‌ی عمه‌اش که ۲۷ سال با وی تفاوت سنی داشت، ازدواج کرد، ثمره‌ی این وصلت دو دختر و یک پسر شد.

و سرانجام در ۲۶ شهریور ۱۳۶۷، شهریار سخن، ستاره‌ی درخشان غزل فارسی و سراینده‌ی منظومه‌ی جاودانی حیدر بابا سلام، در سن ۸۳ سالگی دیده از جهان فروبست و این چراغ فروزان عشق و احساس برای همیشه خاموش گردید.

پروژه‌ی نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۲- عشق، جان‌مایه‌ی شعر شهریار

عمر شعری شهریار و به تبع آن زندگی او، به دو دوره‌ی متفاوت از هم تفکیک می‌شود: دوره‌ی جوانی و دل‌باختگی که دور از زادگاه وی، تبریز سپری شده و دوره‌ی پس از میان سالی و بازگشت به تبریز. فریدون مشیری، در باره‌ی غزل شهریار در این دو دوره می‌گوید: «دوره‌ی نخستین، دوره شور و عشق و حال و شیفتگی است و تقریباً از نخستین سال‌های شاعری شروع و به سالی که آغاز مسافرت او به تبریز و اقامت بیست

ساله‌اش در آن جاست، پایان می‌پذیرد. دوره‌ی دوم غزلهای او را، در حقیقت می‌توان دوران انزوای شهریار در تبریز دانست. دورانی که ازدواج کرد، و صاحب فرزندی شد و ناگهان به سوی مسائل مذهبی و مطالعه دائمی قرآن و احادیث و روایات کشیده شد.»، (نقل از: علیزاده، به همین سادگی و زیبایی، ص ۱۵۷)

شوریدگی و عشق، در هر دو دوره‌ی به ظاهر متفاوت از هم، ویژگی بارز غزل و زندگی شهریار است. زیرا شهریار، به تعبیر اخوان ثالث "تب کرده‌ی عشق" است:

شهریارا، تو همان دلبر و دلدار عزیز
نازینا، تو همان پاک‌ترین پرتو جانی
ای برای تو بمیرم، که تو تب کرده‌ی عشقی
ای بلای تو به جانم، که تو جانی و جهانی
(نقل از، علیزاده، همان، ص ۴۵۷)

و این عشق، همزاد همیشگی وی بود. او همه‌ی عمر طولانی خویش، چه دوره‌ی نخست و چه دوره‌ی دوم آن را، با سوز‌گذاری بی‌مانند سپری ساخت. در ابتدا، ناکامی در عشقی جان‌سوز در ایام جوانی، سرنوشت وی را رقم زد و او را به سوی سوز و گدازهای عاشقانه سوق داد. اشعار او سرشار از این عاطفه‌ی حزن و اندوه ساخت:

نه وصلت دیده بودم کاشکی ای گل نه هجرانت
که جانم در جوانی سوخت؛ ای جانم به قربانت
تمنای وصال نیست، عشق من مگیر از من
به دردت خو گرفتم نیستم در بند درمانت
(دیوان، ج ۱ / ۱۴۸)

هر چند، عشق او در ابتدا زمینی بود و رنگ دنیایی داشت، اما به هر حال آتشی بود که روح او را گداخته بود و طولی نکشید که به عشقی آسمانی و عارفانه تبدیل شد. او خود در وصف این عشق می‌گوید: "لازمه‌ی عشق حقیقی، خودشناسی است، عشق تشعشع ذات الهی است، اما مراتب مختلف دارد، عشق در سنین مختلف، محدوده‌های مختلفی دارد. انسان کامل این محدوده را بزرگ و بزرگ‌تر می‌کند، نظیر سعدی شیرازی که می‌گوید: "عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست" با این وصف می‌توان گفت که من با عشق زاده شدم، با عشق زندگی کردم و با عشق هم جان خواهم داد، طبعاً اشعار من هم انعکاسی از روحيات واقعی خودم هست. به قول خواجه حافظ:

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر یادگاری که در این گنبد دوار بماند
(نقل از: کاویانپور، زندگی ادبی و اجتماعی استاد شهریار، ص ۴۸)

در باره شهریار و شعر او، کسان بسیار سخن گفته و زبان به ستایش این غزل‌سرای ادب معاصر فارسی گشوده‌اند. اما در اینجا به منظور اختصار، فقط به ذکر دیدگاه سه تن از آنان، ملک الشعراء بهار به عنوان نماینده برجسته‌ی نسل پیشین و پل ارتباط میان قدیم و جدید، و میر جلال الدین کزازی به عنوان میراث‌دار زبان فارسی کهن، و نیما یوشیج پدر شعر نو، اکتفا می‌گردد. بهار عقیده دارد که "شهریار نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار شرق است" و کزازی می‌گوید: "شهریار بی هیچ گمان، یکی از بزرگ‌ترین و تواناترین سخن‌سرایان ایرانی در روزگار ماست"، و نیما نیز در وصف او می‌گوید: "شهریار تنها شاعری است که من در ایران دیده‌ام. دیگران کم و بیش، دست به وزن و قافیه دارند... اما برای شهریار همه چیز علی حده است". (نقل از: علیزاده، به همین سادگی و زیبایی، ۱۳۷۴، صص ۱۳ و ۲۵ و ۳۷۷) نیما در جای دیگر، در زمینه پیوند شعر شهریار با عرفان می‌گوید: "یکی از مزایای شعر ایران، پیوستگی قوی آن با عرفان است. شهریار این مزیت را در لباس تازه‌ی شعر وارد کرده است... من گمان نمی‌کنم کسی مثل شهریار این موضوع را، که طبیعت شاعر فقط به آن راه پیدا می‌کند، وارد ادبیات ساخته باشد". (همان، ص ۲۶)

شهریار که به قول سیاوش کسرای "پشت هر کلمه‌اش شصت سال تجربه ایستاده است" (نقل از: علیزاده، همان، ص ۱۰۷) از میان شعرای گذشته؛ بیش از همه، شیفته و دل‌باخته‌ی حافظ بود. و در بیشتر غزل‌هایش به استقبال او رفته است. او خود در مقدمه‌ی دیوانش در این باره می‌گوید: در زبان شیرین پارسی، به عقیده‌ی این حقیر، در درجه‌ی اول، شعر حافظ است که کلاً به حدّ کمال رسیده و تمام اجزای آن در لایتناهی است. حتی برای شعر حافظ، صفت "اسرار آمیزی" را هم، باید به اضافه، قائل شد. (دیوان، ج ۱ / ۳۳) علاوه بر این، شهرت عمومی او، در کنار غزل‌های پر از لطافتش، برگرفته از شعر اجتماعی - روستایی "حیدر بابا سلام" اوست که در آن با بیانی بسیار

ساده و دل‌نشین با کوه حیدر بابا در زادگاهش، زبان به سخن می‌گشاید و خاطرات تلخ و شیرین گذشته‌ی خود و مردمان پاک‌سرشت آن سامان را مرور می‌کند.

۳- شهریار و شعر افسانه نیما

"افسانه" که مشهورترین شعر نیماست در دی ماه ۱۳۰۱ سروده شد... این شعر، سرآغاز اندیشه تحول‌گرایانه نیماست. و نیما با افسانه، وارد دنیای جدید نواندیشی خود شد» (طاهباز، ۱۳۷۶، صص ۲۹ و ۳۵) نیما در آغاز مسیر خود، مخالفان بسیاری داشت. آنان سبک شعری وی را بدعتی ویرانگر در شعر فارسی می‌دانستند. اما در این میان، شهریار، غزل‌سرای سنت‌گرا، همواره نگاهی مثبت به شعر نو، و به ویژه، عشقی سرشار به نیما داشت. این دیدگاه مثبت او نسبت به نوگرایی، با سرودن افسانه‌ی نیما، جان تازه‌ای گرفت، او خود در این باره می‌گوید: به راستی که نیما پدر شعر نوین ماست. او تحولی در ادبیات ما به وجود آورده است. نیما با افسانه‌اش سخت مرا مجذوب خود کرد. عده‌ای به مخالفت با او برخاستند. اما من به بزرگی و رسالت او پی بردم. احساس کردم که این شخص، انقلابی در ادبیات ما به وجود می‌آورد. (نیک اندیش، ۱۳۷۷، ج ۱/ ۱۱۰) حمید مصدق در باره‌ی گرایش شهریار به نیما می‌گوید: شهریار برخلاف دیگر شاعران همعصرش از همان آغاز به ستایش نیما برخاست و مدافع روش شعری وی شد. (به نقل از: علیزاده، همان، ص ۲۴۲).

شهریار "آنچنان که خود گفته است، در حال خواندن حافظ با "افسانه" نیما برخورد می‌کند و چنان اثری بر او می‌نهد و چنان دگرگونش می‌سازد که حافظ را به سویی می‌نهد و غرق دنیای افسانه و شعر نیما می‌شود" (علیزاده، همان، ص ۲۱۹) او خود در این باره می‌گوید:

من به گهواره "حافظ" که چو طفل نازم خواب افسانه ربود و عجبم رؤیا بود
(دیوان، ج ۱/ ۴۹۸)

و در جای دیگر می‌گوید:

گاه با ساز غزل، حافظ به شیرازم برد گاه با افسانه‌اش نیما، به یوش آرد مرا
(دیوان، ج ۱ / ۸۳)

او در جای دیگر، خود را مدیون "افسانه" به شمار می‌آورد:
بلی افسانه‌ی نیما مرا دگرگون ساخت از آن سپس قلم من به خویش مدیون ساخت
(دیوان، ج ۲ / ۷۴۵)

و در جای دیگر، با اشاره به تأثیر نیما بر شعر خود می‌گوید:
چه به خشت و گل من دید که معماری کرد والی او بود که این کاخ ادب والا بود
(دیوان، ج ۱ / ۴۹۸)

اخوان ثالث نقل می‌کند که شهریار روزی در باره‌ی نیما گفته بود: "نیما در پستویش، خمی دارد پر از باده‌ی ناب، که می‌گویند هیچ وقت خالی نمی‌شود، هرچه ازش بر می‌دارد و به میهمان‌ها می‌دهد، باز هم لبالب است، انگار چاهش به دریا وصل است" (نقل از: علیزاده، همان، ص ۳۰۷) در جای جای شعر شهریار، به ژرفای اندیشه نیما و این خم ناب او اشاره‌ها رفته است، از آن جمله:

عمق اندیشه و آزادی پرواز خیال روی پیشانی بازش دو خط خوانا بود
پشت هر دنده‌ی احساس دلی دیوانه روی هر نقطه‌ی حساس سری دانا بود
آری آن خوان دلاویز که نیما گسترده سال‌ها رفت که کار من و دل یغما بود
(دیوان، ج ۱ / ۴۹۸)

شهریار در شعرهایی مانند: "هدیان دل، ای وای مادرم، دو مرغ بهشتی، پیام به انشتین، افسانه شب، سرنوشت عشق، مومیایی، قهرمانان استالین گراد، نقاش، در جستجوی پدر"، به شدت متأثر از روش و اندیشه‌ی نیما است.

۳- درد دل‌های شهریار با نیما

شهریار، سنت‌گرایی بود که روی به سوی نوگرایی داشت. او سروده‌هایی دارد که در لابلای آنها، راز دل‌هایی خواندنی با نیما وجود دارد. و از سوی دیگر، پاسخ‌های شاعرانه و عاطفی نیما به او، نشان از همدردی، همزبانی و ژرفای علاقه‌ی آن دو به یکدیگر است. این گفتگوهای سرشار از عاطفه، گویای دغدغه‌های انسانی و هنری این دو شاعر بزرگ است. در این اشعار، نکته‌های ظریف ادبی و انتقادی فراوانی وجود دارد. شهریار در چندین سروده با نیما سخن گفته است. از جمله آنها: "شاعر افسانه" (دیوان، ج ۱/ ۳۳۵) و "دو مرغ بهشتی" (دیوان، ج ۲/ ۸۴۵) و "پرواز مرغ بهشتی" (دیوان، ج ۱/ ۴۹۷) است.

او در شعر "شاعر افسانه" با دلی آکنده از حزن و اندوه، نجوا کنان نیما را فرا می‌خواند که بر ویرانه‌ها شعر فارسی و به تعبیر او "فاجعه‌ی حکمت فرزانه" با هم بگیرند:

نیما، غم دل گو که غریبانه بگیریم	سر پیش هم آریم و دو دیوانه بگیریم
من از دل این غار و تو از قلعه آن قاف	از دل به هم افتیم و جانانه بگیریم
دودی است در این خانه که کوریم ز دیدن	چشمی به کف آریم و به این خانه بگیریم
با وحشت دیوانه بخندیم و نهانی	در فاجعه‌ی حکمت فرزانه بگیریم
با چشم صدف خیز که بر گردن ایام	خرمهره بینیم و به در دانه بگیریم

وی با اشاره‌ای به افسانه‌ی نیما که به شدت از آن متأثر بوده است، می‌گوید:
من نیز چو تو شاعر افسانه‌ی خویش باز آ، به هم ای شاعر افسانه بگیریم
در بیت پایانی این سروده‌ی سراسر احساس، اشاره‌ای ظریف به مخالفان نیما و خورده‌گیری‌های منتقدان آن روزگار می‌نماید و می‌گوید:

بگذار به هذیان تو طفلانه بخندند ما هم به تب طفل طیبانه بگیریم
(دیوان، ج ۱/ ۳۳۶)

در میان این آثار که بیانگر دل‌مشغولی‌های دو شاعر است و در شعر شهریار هویدا گشته است. سروده "دو مرغ بهشتی" است که "تحت تأثیر مستقیم افسانه سروده

می‌شود، در همان وزن و با همان قالب، اسلوب، و حال و هوا. این شعر ستایش نامه‌ی نیماست از زبان شهریار و داستان مرغی که تنهاست و به دنبال جفتی می‌گردد" (پورنجاتی، به نقل از: علیزاده، همان، ص ۲۱۹) عبد العلی دستغیب نیز در وصف این شعر می‌گوید: "یکی از زیباترین قطعات شعری شهریار است که براسلوب شعری و شیوه‌ی نیما سروده شده است... گفتگوی دو نفری بین شاعر با باغبان، کوه، جنگل و دریا" (به نقل از: علیزاده، همان، ص ۶۹)

هر چند در این سه اثر شعری، شاعر با احساساتی بسیار عمیق، رازهای نهفته‌ی درون خویش را با نیما در میان می‌نهد. اما در این میان، "دو مرغ بهشتی" که شرح ملاقات شاعر با نیما است، یک شاهکار ماندنی و دل‌نشین است. شاعر در این اثر، با حس‌آمیزی پدیده‌های طبیعی و گفتگوهایی با کوه، جنگل و دریا، و آمیختن این گفتگوها با عاطفه‌ی انسانی، اثری بدیع آفریده است. این اثر ادبی بسیار برجسته، زبان حال دو شاعر دردمند است که با خاموشی، چشم در چشم همدیگر دوخته، با هم راز دل می‌گویند و قصه‌های حزن‌آگین می‌سرایند:

مهر بر لب، ولی چشم در چشم
با زبان دلی سحر آمیز
خوش به گوش هم سرایند
دلکش افسانه‌های دل‌آنگیز

(دیوان، ج ۲ / ۸۴۵)

در این سروده‌ی سرشار از عاطفه و احساس، شهریار قصه سفر خود به شمال، برای دیدار با نیما و عدم توفیق ملاقات، و سپس آمدن نیما به تبریز برای دیدار با خود را، با بیانی هنرمندانه در قالب واژگان می‌ریزد و با الهام از مناظر طبیعی، تصاویری بسیار نغز از آن می‌سازد:

ناگه از جنگل یاسمن‌ها
نالهی آشنایی شنودم
زخمه‌ی تار جان بود گویی
چنگ زد در همه‌ی تار و پودم
همزبان بهشت طلایی است
باز خوان به نوشین سرودم

(دیوان، ج ۲ / ۸۴۶)

او آمدن نیما را برای دیدار خود، با هنرمندی تمام با توصیف پدیده‌های طبیعی در هم می‌آمیزد و منظره‌ای بدیع می‌آفریند و می‌گوید:

گوهر شب چراغ برآمد
از دل لاجوردینه دریا
سایه‌ای از دو روح هم آغوش
گشت بر پرده‌ی عرش پیدا
ماه از این منظره فیلم برداشت

(دیوان، ج ۲ / ۸۴۷)

نیما از نگاه شهریار، هم‌زبانی است با شکوه بهشتی، و چهره‌ای مسیح گونه:

هم‌زبان با شکوه بهشتی
صورت راهبی طیلسان پوش
عصمت و حزن سیمای مسیحا
گیسوان چون سمن هشته بر دوش
شاعر، دوستان خود را به استقبال گرم و صمیمانه از چنین شخصیت برجسته‌ای تشویق و ترغیب می‌کند و می‌گوید:

عود همی سوز و صندل همی سای
غرفه در گشا، پرده بردار
شاعری محتشم، شمع در کف
پرده بالا زد و شد پدیدار

(دیوان، ج ۲ / ۸۴۸)

شهریار در بخش‌هایی از این شعر، سرتا پا مهر و عاطفه، با نیما همدردی می‌کند، به رنج‌ها و خون دل خوردن‌های وی اشاره می‌کند و می‌گوید:

وای یارب دلی بود نیما
تکه و پاره، خونین و مالین
پاره دوز و رفوگر در آنجا
تیره‌های ستم زهراگین
خون‌فشان چشم هر زخم
هم در او برقی از کیفر و کین

(دیوان، ج ۲ / ۸۴۸)

شاعر در پایان این شعر سرشار از زیبایی و عاطفه، با زبانی حزن‌انگیز، رفتن نیما و تنها ماندن دو باره‌ی خویش را توصف می‌کند و زبان به بیان اندوه خود می‌گشاید و می‌گوید:

هم‌زبان رفته و کلبه‌ی تنگ
با غمی تازه‌تر مانده مدهوش

باز غم، باز هم غم، خدایا
موج خون می‌زند چشمه‌ی نوش
آری این شاعر و شمع محزون
کرده از آتش خود فراموش

در غم همزبان اشک‌بارند

(دیوان، ج ۲/ ۸۴۸)

غزل "پرواز مرغ بهشتی" بدرقه نیما و آخرین سخن شهریار در وصف اوست:
رفت آنکه او پدر شعر نوین ما بود شعر نو چیست که بالاتر از آن نیما بود

سپس از او با نام پسر کوه و پدر افسانه یاد می‌کند و می‌گوید:

پسر کوه بگو یا پدر افسانه
شعله‌ی جنگل و طوفان دل دریا بود
سینمای ادبیات نوین ما را
صحنه پرداز درخشنده‌ترین سیما بود

او سپس به دغدغه‌های اجتماعی نیما اشاره می‌کند و می‌گوید:

از بهشت آمد و آواز غم وحشی خود خواند و پرخواست که با شوق وطن شیدا بود

او در بیتی بسیار زیبا که نشان از درک و درایت وی نسبت به جایگاه خود و نیما در

عرصه شعر فارسی است، اشاره می‌کند و می‌گوید:

من همه عبرتی از باختن دیروزم او همه غیرتی از ساختن فردا بود

با ابیاتی از این سوگ‌نامه که آخرین رازدل‌گویی‌های شهریار با نیما است، این

مختصر به پایان می‌رسد:

یاد از آن مرغ بهشتی که غریب آمد و رفت گفت در کنج غریبت چند توان تنها بود

زیست در گوشه‌ی دنیای غم خود تنها هم در آن گوشه‌ی تنهایی، خود دنیا بود

رد پایش همه جا محو، و بلند آوازه کز هنر، خیمه به قافی زده، چون عنقا بود

یاد از آن از خلوت قدسی که به قول حافظ «جز من و دوست نبودیم و خدا با ما بود»

بیر ای مرغ بهشتی که گشودم پر و بال بروم کاین قفس تنگ، نه جای ما بود

(دیوان، ج ۱/ ۴۹۸)

نتیجه‌گیری

شهریار پای در قدیم و چشم در جدید داشت. درد دل‌های سرشار از عاطفه و احساس او با نیما و همخوانی‌های نیما با وی، به خوبی نشان می‌دهد که این دو قله‌ی شعر قدیم و جدید، با دو دنیای به ظاهر متفاوت، چه دغدغه‌های عمیق و مشترکی در باره شعر فارسی داشته‌اند. شهریار، این مفتون عشق زمینی، در آغاز جوانی و پیوسته به عشق آسمانی در دوره‌ی میان سالی، با نیمای اجتماع‌گرا که درد و رنج مردم، پیوسته خواب را بر چشم او حرام نموده است، راز دل‌هایی داشته است که موجب خلق آثاری بسیار دل‌نشین در شعر شهریار شده است. او خود اعتراف می‌کند که شعر "افسانه" نیما، خواب از چشم این طفل ناز گهواره حافظ ربوده، او را وارد دنیایی متفاوت نموده است. درد دل‌های شهریار با نیما، که در اشعاری چون: "شاعر افسانه" و "دو مرغ بهشتی" و "پرواز مرغ بهشتی" تجلی یافته است، علاوه بر جنبه‌های عاطفی آن، از ابعاد نقدی قابل توجهی برخوردار است. شهریار برخلاف مخالفان، نیما را معمار شعر فارسی به شمار می‌آورد. از نظر او، نیما غریب بود، تنها بود، اما یک دنیا بود، دلی دیوانه و سری دانا داشت، عمق اندیشه و پرواز خیال، دو خط خوانا در چهره‌ی وی بودند. شهریار خود را میراث‌دار و قافله شعر سنتی، و نیما را پرچمدار کاروان نوگرایی به حساب می‌آورد. خود را عبرتی از باختن گذشته و او را غیرتی از ساختن فردا می‌داند، و از سوی دیگر، حسرت بر ویران شدن حکمت فرزانه‌ی او، درد مشترک خود با نیما می‌شمرد. او همواره بر این رنج مشترک دل می‌سوزاند و دعوت به گریستن بر آن می‌کند.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- شهریار، محمد حسین (۱۳۸۵) دیوان شهریار، ج ۱ و ۲، ج ۲۸، تهران، نگاه.
- علیزاده، جمشید (۱۳۷۴) به همین سادگی و زیبایی، یاد نامه شهریار چ اول، (مجموعه مقالات) تهران، نشر مرکز.
- کاویانپور، احمد (۱۳۷۶) زندگی ادبی و اجتماعی استاد شهریار، چ ۲، تهران، اقبال.
- طاهباز، سیروس (۱۳۷۶) پر درد کوهستان، در باره زندگی و هنر نیمایوشیج، چ ۲، تهران، زریاب.
- نیک اندیش نو بر، بیوک (۱۳۷۷) در خلوت شهریار، چ اول، تبریز، آذران.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی